

---

## راهکارهای بینشی درمان تفاخر در تربیت قرآنی با تأکید بر آرای تفسیری علامه طباطبائی<sup>۱</sup>

---

امید قربانخانی<sup>۲</sup>

محسن رفعت<sup>۳</sup>

سید محمود طیب حسینی<sup>۴</sup>

### چکیده

از جمله اموری که روابط اجتماعی سالم را تهدید می‌کند، حاکمیت فرهنگ تفاخر بر این روابط است. رفتارهای فخر فروشانه که در هر عصر و فرهنگی با جلوه‌های متفاوتی ظاهر می‌شوند، در جوامع امروزی با رشد مادی‌گرایی، تنوع و تکثر بی‌سابقه‌ای یافته‌اند. نظر به آن‌که جامعه عصر نزول نیز مبتلا به این رذیله اخلاقی - اجتماعی بوده و در پرتوی معارف قرآن توانسته مدار روابط اجتماعی را از خود برترینی، تفوق طلبی و فخر فروشی به تواضع، فروتنی و مساوات تغییر دهد، پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی به بررسی راهکارهای درمان تفاخر از منظر قرآن کریم پرداخته است و با توجه به آن‌که خاستگاه تمام

---

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۴/۱۷؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۶/۲۸.

۲. دانش‌آموخته دکتری تفسیر تطبیقی، دانشگاه قم، قم: ایران (نویسنده مسئول) (hadithomid@yahoo.com).

۳. استادیار و عضو هیئت علمی گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه حضرت معصومه علیها السلام، قم: ایران (mohsenrafaat@hmu.ac.ir).

۴. دانشیار و عضو هیئت علمی گروه قرآن پژوهی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم: ایران (tayebh@rihu.ac.ir).

کنش‌های رفتاری انسان، بینش‌ها و نگرش‌های او می‌باشد، راهکارهای مزبور را در حوزه بینش بررسی کرده است. همچنین به جهت جایگاه علمی و رویکرد تربیتی-اجتماعی تفسیر *المیزان*، آرای علامه طباطبائی را در مطالعه محور قرار داده است. براساس یافته‌های پژوهش قرآن نگرش انسان را در سه محور؛ نسبت به خدا، نسبت به خود و نسبت به خلقت اصلاح نموده است. قرآن با معرفی خداوند به عنوان منشأ حقیقی قدرت، مکتب و عزت، انسان را از اتکا و مباهات به امکاناتش منصرف می‌کند. همچنین با تنبّه انسان نسبت به کرامت‌ها و ضعف‌هایش از یک طرف او را از دل‌بستگی به امور مادی رهانیده و از طرف دیگر از تکبرورزی محفوظ می‌دارد. در جهان بینی قرآن ارزش حقیقی نه برخورداری مادی بلکه ایمان و عمل صالح دانسته شده و زندگی دنیا تنها یک بازی با نقش‌ها و امکانات موقت است. بهره‌مندی‌های دنیا از منظر قرآن تنها مایه امتحان الهی هستند؛ لذا از ارزش ذاتی برخوردار نیستند.

**واژگان کلیدی:** تفاخر، فخر فروشی، راهکاربینشی، قرآن، علامه طباطبائی.

### طرح مسئله

در عصر حاضر با رشد اوماناسم و انسان‌محوری از یکسو و فاصله‌گیری از آموزه‌های الهی از سوی دیگر، عموماً ارزش‌های اجتماعی بر محور انسان و منافع مادی او تعریف می‌شود. در چنین جهان بینی بهره‌مندی بیشتر از نعمت‌های مادی ارزش تلقی گشته و بهره‌مندان، دارای موقعیت اجتماعی برتر و والاتری هستند. جامعه به این افراد به دیده احترام نگریسته و همگان برای ایشان شأن و منزلتی حقیقی قائل هستند. در چنین فضایی تفاخر و مباهات به امکانات مادی به شدت افزایش یافته و تمام روابط انسانی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. با عنایت به این‌که جامعه جاهلی عصر نزول نیز مبتلا به این ناهنجاری اجتماعی بوده است و قرآن کریم در پرتوی معارف شفابخش خود (یونس، آیه ۵۷) توانسته این فرهنگ غلط را به فرهنگ مقابل آن یعنی فرهنگ مساوات، برابری، ایثار، گذشت، فروتنی، تواضع و خود کمترینی تبدیل کند، می‌توان اطمینان داشت که با تحلیل آیات قرآن که برنامه خروج بشر از ظلمت به سمت نور می‌باشد (ابراهیم، آیه ۱) بتوان به راهکارهایی کارآمد برای درمان این رذیله اخلاقی-اجتماعی دست یافت. از این رو با توجه به آن‌که خاستگاه تمام کنش‌های

رفتاری انسان، بینش‌ها و نگرش‌های او می‌باشد و هر برنامه‌ای در جهت تغییر رفتار، باید راهکارهایی برای تغییر نگرش ارائه‌کند، پژوهش حاضر در پی یافتن نسخه قرآنی درمان رذیله تفاخر، این سوال اساسی را پی می‌جوید که راهکارهای بینشی درمان تفاخر در تربیت قرآنی چیست؟ همچنین این مطالعه در تحلیل و تبیین آیات، علی‌رغم بهره‌گیری از تفاسیر مختلف، به جهت رویکرد تربیتی - اجتماعی علامه طباطبائی در تفسیر المیزان و اتقان نظرات ایشان، برداشت‌های این مفسر ارجمند را محور قرار می‌دهد.

### پیشینه

در جست‌وجوهای انجام‌شده، پنج مقاله در باب موضوع تفاخر به دست آمد که عبارتند از: مقاله «تفاخر در قرآن کریم» از محمدرضا آرام (پژوهشنامه حقوق اسلامی، تابستان ۱۳۸۳: ش ۱۵)، مقاله «تفاخر، بیرق پرزرق و برق جاهلیت» از علی رضوان شهری (مجله مبلغان، مهر ۱۳۸۳: ش ۵۸)، مقاله «تفاخر: خودستایی و فخرفروشی بر یکدیگر» از سید عبدالرسول حسینی‌زاده (دائرة المعارف قرآن کریم، ۱۳۸۸: ۷/۶۷۰)، مقاله «نسخه قرآن حکیم برای درمان تفاخر» از علی رضا کوهی (فصلنامه اخلاق، پاییز ۱۳۹۱: س ۲، ش ۷) و مقاله «عوامل بینشی و گرایشی تفاخر در تربیت قرآنی» از امید قربانخانی و سید محمود طیب حسینی (آموزه‌های تربیتی در قرآن وحدیث، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، ش ۲). در میان کتب روان‌شناسی و کتب اخلاقی کتابی که منحصرأً به این موضوع پرداخته باشد یافت نشد ولی روان‌شناسان بعضاً در ضمن مباحث مربوط به اختلالات رفتاری و اخلاق پژوهان در ضمن بحث از رذیله اخلاقی تکبر به موضوع فخرفروشی و راه‌های درمان آن به اختصار پرداخته‌اند (ر.ک: اخلاق ناصری: ۱۷۷؛ المحججه البیضاء: ۶/۲۳۵؛ جامع السعادات: ۱/۴۴۲). در آثار پیشین علی‌رغم تلاش‌هایی که انجام شده است، آیات مرتبط با این موضوع به طور کامل جمع‌آوری نشده و دسته‌بندی منسجمی از آن‌ها ارائه نگردیده است. برجسته‌ترین تفاوت پژوهش حاضر با آثار پیشین، آن است که این مقاله با تحلیل محتوای آیات، راهکارهای قرآنی را در حوزه بینش‌ها و نگرش‌ها و آن هم بر محور آرای تفسیری علامه طباطبائی مورد مطالعه قرار می‌دهد. علاوه بر آثار مذکور یک پایان‌نامه نیز با عنوان «عوامل و آثار تفاخر از منظر قرآن و حدیث» به قلم خدیجه

الازمنی جهان آباد در این زمینه نگارش یافته است که اساساً به حوزه راهکارها وارد نشده و صرفاً عوامل و آثار این رذیله اخلاقی را مورد بررسی قرار داده است.

### تفاخر

تفاخر از ریشه «فخر» به معنای بزرگی گرفته شده است. در فرهنگ عرب به درخت خرماي تناور «نخله فخور» می گفته اند و فخور را بر کسی که مناقب خود را برای خودنمایی برمی شمردہ اطلاق می کرده اند (جوهری، بی تا: ۷۷۹/۲). از این رو تفاخر به معنای فخر فروختن، خود بزرگ بینی، به خودبالیدن، خودستایی در صفات، (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۴۹) مباهات به مکارم و مناقبی چون اصل و نسب و مانند آن است (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۶۴) و ادعای عظمت و بزرگی و شرافت را در هر دو بعد صفات نفسانی همچون علم و صفات خارج از نفس همچون ثروت شامل می شود (مصطفوی، ۱۴۳۰ق). لذا سخن برخی که تفاخر را صرفاً مباهات به مسائلی خارج از نفس انسان، از قبیل مال و جاه و اولاد دانسته اند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴ش: ۶۲۷؛ طوسی، ۱۳۶۰ش: ۱۷۷) به نظر صحیح نمی آید.

تفاخر به معنایی که گذشت و در اموری که ذکر شد تفاخر مذموم می باشد، ولی گاهی تفاخر، امری شایسته است و آن هنگامی است که اشاره به تجلیل شخص و تعریف از او به جهت مقامی ممتاز دارد که آن مقام، شایسته تفاخر کردن می باشد (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۹، ص ۳۹)، کما این که امیرالمومنین علی علیه السلام می فرمایند: باید به همت های والا، پایبندی به عهد و پیمان ها و کوشش در بخشندگی و بزرگواری فخر فروخت، نه به استخوان های پوسیده و خصلت های پست و نکوهیده (آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۷۹۸). بنابراین می توان گفت تفاخر به اعتبار موضوع مورد فخر فروشی به تفاخر ممدوح و مذموم قابل تقسیم است (حسینی زاده، ۱۳۸۸ش، ج ۷، ص ۶۷۲) که در این پژوهش نوع مذموم آن مورد مطالعه می باشد.

### راهکارهای بینشی رفع تفاخر

بینش در لغت به معنای بینایی، بصیرت (دهخدا، ۱۳۷۲ش: ۴۵۹۴/۳) نگرش، دید و نظر (انوری، ۱۳۸۲ش: ۱۱۹۰/۵) است و براین اساس مقصود از راهکارهای بینشی در این نوشتار،

دستورات و توصیه‌هایی هستند که در جهت اصلاح نگرش انسان با هدف رفع رذیله تفاخر، از آیات قرآن استفاده می‌شوند.

### اصلاح نگرش نسبت به خدا

تمام رفتارهای انسان متأثر از چگونگی نگرش او نسبت به آفریننده عالم است؛ منکران خدا نیز در مورد او نگرشی دارند که رفتارهایشان را براساس آن طرح‌ریزی می‌کنند. از این رو، هرگونه اصلاح رفتاری ناگزیر باید از این نقطه آغاز شود. در ادامه آن دسته از صفات خداوند که نگرش صحیح به آن‌ها مانع بروز رفتارهای تفاخرآمیز می‌شود بررسی می‌گردند.

#### ۱. قادر مطلق

در جهان بینی قرآن خداوند قادر مطلق است و همه قدرت‌ها از او نشئت گرفته و به او ختم می‌شوند ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (بقره، آیه ۱۶۵). این درحالی است که همواره از موضوعات مورد تفاخر، قدرت و قوت در انحاء مختلفش اعم از بدنی، مالی، علمی، قومی و... بوده است. لذا قرآن در مواجهه با این رذیله، توجه مخاطبان خود را به برتری قدرت پروردگار بر تمام قدرت‌ها و مبدئیت او برای همه قدرت‌ها معطوف می‌کند تا کسی قدرت خویش را اصالی فرض نکرده و به واسطه آن بر دیگران برتری جویی نکند. اینجاست که در مقابل تفاخر قوم عاد به قدرتشان، نه تنها خداوند را خالق آن‌ها که خالق تمام آسمان‌ها و زمین معرفی می‌کند، و به هیچ وجه قدرت ایشان را با قدرت پروردگار قابل مقایسه ندانسته و می‌فرماید: ﴿قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ (فصلت، آیه ۱۵). تعبیر ﴿هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ شبیه جمله «الله اکبر» است که خدا را برتر و بالاتر از همه موجودات معرفی می‌کند که البته این دو اصلاً قابل مقایسه نیستند، ولی چون خداوند با زبان ما با ما سخن می‌گوید این تعبیرات در کلام او دیده می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲۰، ص ۲۳۷).

در داستان باغدار تفاخرپیشه نیز هنگامی که دوست مؤمنش او را به جهت تکبر و تفاخر مورد سرزنش قرار می‌دهد از مواردی که به باغدار فخر فروش متذکر می‌شود قدرت مطلق پروردگار است (کهف، آیه ۳۹-۴۱). از فراز ﴿وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾

در کلام مرد مؤمن استفاده می‌شود که او به منظور بیدارسازی، دوست خود را متوجه قدرت الهی می‌کند تا بداند هر نعمتی را که او مستمسک تفاخر قرار می‌دهد به خواست الهی روزی او شده و از قدرت لایزال الهی نشئت می‌گیرد؛ همچنان که علامه طباطبائی نیز عبارت فوق را دالّ بر غیراستقلالی بودن قدرت مخلوقات دانسته‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۳/۳۱۵).

در داستان قارون نیز قرآن پس از نقل تفاخر او به دارایی‌ها و قدرتش، او را به جهت غفلت از قدرت پروردگار بر نابودی قدرتمندان شماتت کرده (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۶/۷۸) و می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا﴾ (قصص، آیه ۷۸).

قرآن کریم در ضمن آیات متعدّدی به قدرت مطلق پروردگار اشاره می‌کند (ر.ک: هود، آیه ۶۶؛ حج، آیه ۴۰؛ فاطر، آیه ۴۴؛ غافر، آیه ۸۲؛ محمد، آیه ۱۳؛ ق، آیه ۳۶) که مجموع این آیات، نگرشی را برای مخاطب ایجاد می‌کند که به موجب آن، توانایی‌های خود را عاریه‌ای و از جانب خدای متعال می‌بیند. در نتیجه چنین فردی به قدرت‌های ظاهری خویش غرّه نشده و آن‌ها را مستمسک تفاخر قرار نمی‌دهد.

## ۲. مالک مطلق

از جمله عوامل بینشی که به رفتارهای تفاخرآمیز می‌انجامد، مالک حقیقی پنداشتن انسان است. قرآن در مواجهه با این تفکر باطل بارها پروردگار را به عنوان مالک مطلق معرفی کرده که همه ارکان هستی متعلّق به اوست، و از طرف دیگر مالکیت دیگران را مالکیتی اعتباری و در گرو اذن الهی دانسته است. از همین رو، دو تعبیر ﴿لِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ و ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ که دلالت بر مالکیت مطلق خداوند دارند، بارها در قرآن به کار رفته‌اند (ر.ک: بقره، آیه ۱۰۷؛ آل عمران، آیه ۱۸۹؛ مائده، آیه ۱۷ و ۱۸ و ۴ و ۱۲۰؛ اعراف، آیه ۱۵۸؛ توبه، آیه ۱۱۶؛ نور، آیه ۴۲؛ فرقان، آیه ۲؛ زمر، آیه ۴۴؛ شوری، آیه ۴۹؛ زخرف، آیه ۸۵؛ جاثیه، آیه ۲۷؛ فتح، آیه ۱۴؛ حدید، آیه ۲ و ۵؛ بروج، آیه ۹ و...). قرآن به تعبیر گوناگون دیگری نیز مالکیت مطلق پروردگار را بیان کرده است ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ (بقره، آیه ۲۵۵)، ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا﴾ (مؤمنون، آیه ۸۴)، ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (یس، آیه ۸۳)، ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ﴾ (زمر، آیه ۶). علاوه بر این، در مواردی به اعتباری و عرضی بودن

مالکیت انسان اشاره می‌کند ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾ (آل عمران، آیه ۲۶)، همچنان‌که در ضمن نقل سخن موسی علیه السلام اعلام می‌دارد که مالک علی الاطلاق زمین و نعمت‌هایش پروردگار است و اوست که به هرکس بخواهد اذن تصرف در ملکش را می‌دهد ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾. (اعراف، آیه ۱۲۸).

مجموع این آیات نگرشی را برای مخاطب قرآن ایجاد می‌کند که مالک حقیقی را خداوند دانسته و مالکیت خود را اعتباری می‌بیند. در نتیجه چنین فردی به دارایی‌های خویش غرّه نشده و آن‌ها را مستمسک تفاخر قرار نمی‌دهد.

### ۳. عزیز مطلق

عزّت طلبی یکی از گرایش‌های فطری انسان است که به منظور تلاش در مسیر تکامل در وجود او به ودیعه نهاده شده است. با این حال غفلت از منشأ حقیقی عزّت انسان را متوقف در اسباب مادی کرده و موجب می‌شود که آن‌ها را مایه عزّت شمرده و بدان‌ها تفاخر کنند. قرآن در جهت مقابله با عواقب سوء این پنداره در آیات بسیاری به مبدأ حقیقی عزت اشاره کرده و انسان را برای کسب عزّت دنیا و آخرت به این مبدأ هدایت کرده است: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ (فاطر، آیه ۱۰). سیاق این عبارت دلالت بر اختصاص عزّت به خداوند به گونه‌ای که غیر از او کسی بدان دسترسی نداشته باشد، ندارد و همچنین بیانگر این نیست که هرکس در طلب عزت برآید، امری ناشدنی را طلب کرده است، بلکه معنایش این است که عزّت خواهی تنها باید از خداوند صورت گیرد، زیرا عزت همه‌اش ملک خدا است و هیچ موجودی نیست که خودش بالذات عزیز باشد. (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۲۲)

از این رو قرآن در مقام دلگرمی دادن به پیامبر و مسلمانان در مقابل سرزنش‌های کفار و تفاخرهای ایشان به امکاناتشان (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۹۳)، نشئت گرفتن تمام عزّت‌ها از ذات حق تعالی را یادآوری می‌کند: ﴿وَلَا يَخْزِيكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (یونس، آیه ۶۵). قرآن کریم همچنین مسلمانانی را که به دنبال کسب عزت و شرافت از طریق دوستی با کفار هستند، متوجه این حقیقت می‌کند که عزّت حقیقی فقط و فقط از ناحیه پروردگار است ﴿الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيبْتِغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (نساء، آیه ۱۳۹) و به همه

مسلمانان هشدار می‌دهد که عزت خود را در هیچ یک از شئون زندگی در دوستی با دشمنان اسلام نجویند، بلکه تکیه‌گاه خود را ذات پاک خداوند قرار دهند که سرچشمه همه عزت‌ها است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۴، ص ۱۷۰). ازان جاکه عزت از لوازم مُلک است، عزت مطلق هم از لوازم ملک مطلق به شمار می‌آید (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق: ۳/۱۳۲). براین اساس قرآن با بیان آن‌که مالک حقیقی تمام حکومت‌ها و مناصب خداوند است، ذلت و عزت بندگان را در گرو اراده او معرفی می‌کند ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ... نُعِزُّ مَنْ نَشَاءُ وَنُذِلُّ مَنْ نَشَاءُ﴾ (آل عمران، آیه ۲۶). نتیجه آن‌که قرآن با معرفی پروردگار به عنوان مبدأ حقیقی عزت، گرایش عزت‌طلبی انسان را در مجرای صحیح خود قرار داده و به مرجع اصلی خود سوق می‌دهد؛ لذا مخاطب قرآن دیگر برای کسب عزت متوسل به امکانات دنیا نشده و به آن‌ها تفاخر نمی‌کند.

### اصلاح نگرش نسبت به انسان

بسیاری از انحرافات آدمی ناشی از غفلت او از قابلیت‌ها و محدودیت‌هایی است که خداوند در خلقتش به ودیعه نهاده است، قابلیت‌هایی که اگر به آن‌ها توجه کند خود را مشغول امور نازل نکرده و محدودیت‌هایی که اگر بدان‌ها عنایت کند مرتکب رفتارهای متکبرانه نمی‌شود. از آنجا که تفاخر نیز در زمره رفتارهای تکبرآمیز قرار دارد و نوعی رویکرد ذلیلانه به نعمت‌های دنیاست، اصلاح نگرش انسان نسبت به خودش با تنبّه به برخی از قابلیت‌ها و محدودیت‌ها، زمینه رفتارهای تفاخرآمیز را در او از بین می‌برد. در ادامه این نوع اصلاح نگرش از منظر قرآن کریم بررسی می‌شود.

#### ۱. تنبّه به کرامت انسان

از موضوعاتی که سبب تفاخر در افراد می‌گردد، حقیرپنداشتن انسان، بی‌توجهی به ظرفیت‌های او و تنزل دادنش به موجودی صرفاً مادی است. قرآن در مقابله با این تفکر غلط انسان را متوجه کرامت حقیقی، ظرفیت‌ها و قابلیت‌هایش کرده است تا او دیگر خود را موجودی مادی نپندارد و به اسباب مادی و نعمت‌های دنیوی دلخوش نکرده آن‌ها را مایه ارزشمندی و مباهات نداند. قرآن کریم از جهات متعددی کرامت انسان را متذکر می‌شود.



### الف) تکریم و برتری انسان

قرآن تصریح می‌کند که خداوند متعال انسان را بر بسیاری از بندگانش برتری داده و او را به جهت استعدادها و قابلیت‌هایش مورد تکریم قرار داده است ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ (اسراء، آیه ۷۰) علامه طباطبائی به موجب این آیه برتری نوع انسان بر تمام موجودات مادی را قائل شده و تنها ملائکه را به عنوان وجه مقابل کلمه «کثیر» استثناء می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۳/۱۵۷-۱۵۸). بنابراین خداوند نوع انسان را به گونه‌ای تکریم کرده که بر تمام موجودات مادی عالم هستی برتری یافته است، لذا نمی‌تواند از چیزهایی که نازل تر از او هستند ارزشی کسب کند و شرافتی به دست آورد. انسانی که این حقیقت را درک کند شأن و منزلت خود را بالاتر از آن می‌داند که به بهره‌های دنیا دل ببندد و آن‌ها را مایه برتری خود قرار دهد. در راستای همین تکریم خدای متعال انسان را به نیکویی صورت‌گیری کرده ﴿وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ﴾ (غافر، آیه ۶۴) و نه تنها خلقت او را در بالاترین حد قوام قرار داده است ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (تین، آیه ۴) بلکه به موجب آیات ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ (تین، آیه ۵-۶) انسان را شایسته رسیدن به عالی‌ترین مقامات معنوی می‌داند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۲۰/۳۱۹).

### ب) خلقت عالم به منظور انسان

انسان به قدری مورد عنایت پروردگار بوده است که خداوند تمام آنچه روی زمین است برای او خلق کرده است ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ (بقره، آیه ۲۹). مفسران معتقدند «لام» در «لکم» برای تعلیل به انتفاع است؛ یعنی خداوند همه آنچه در زمین است را به منظور بهره‌برداری دینی و دنیوی انسان خلق نموده است (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۱/۱۷۲؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق: ۲/۳۷۹). قرآن نه تنها تمام عالم را در خدمت انسان معرفی می‌کند؛ بلکه هدف خلقت هستی را نیز تکامل انسان و شناخته شدن بهترین انسان‌ها بیان می‌دارد ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ... لِيُبْلِغَكُمْ أَجْسُنَ عَمَلًا﴾ (هود، آیه ۷). «لام» در «لیبلوکم» برای غایت است لذا آیه شریفه بیانگر آن است که خداوند اگر آسمان‌ها و زمین را با آن نظام حیرت‌انگیزش خلق کرده، برای این هدف بوده است که انسان را بیازماید و نیکوکاران را از

بدکاران مشخص سازد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۵۱/۱۰). آیات متعددی در قرآن با تعابیری همچون ﴿فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ﴾ (مؤمنون، آیه ۱۹)، ﴿جَعَلْ لَكُمْ﴾ (غافر، آیه ۶۴)، ﴿رِزْقًا لِلْعِبَادِ﴾ (ق، آیه ۱۱)، ﴿مَتَاعًا لَكُمْ﴾ (نازعات، آیه ۳۳) و... خلقت بسیاری از اشیاء عالم را به منظور انسان معرفی می‌کنند و دلالت التزامی بر ارزش والای انسان در نظام هستی دارند که توجه به آن‌ها احساس کرامت و ارجمندی را برای انسان در پی دارد.

### ج) عالم مسخر انسان

قرآن به دفعات اجزای عالم را مسخر انسان معرفی می‌کند و از این رهگذر انسان را متوجه شأن و منزلتش در نظام هستی می‌گرداند ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ... وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ \* وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ (ابراهیم، آیه ۳۲ - ۳۳). عظمت انسان چنان است که سایر موجودات یا زمام اختیارشان در دست او است و یا در خدمت منافع او حرکت می‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۱۰/۳۵۵)، لذا تمام آنچه در آسمان و زمین است مسخر انسان معرفی شده است ﴿أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ (لقمان، آیه ۲۰). تسخیر موجودات آسمانی و زمینی مفهوم وسیعی دارد که هم شامل اموری می‌شود که در قبضه اختیار انسان هستند و هم اموری را در برمی‌گیرد که همچون خورشید و ماه در اختیار انسان نیستند اما خداوند آن‌ها را مأمور به خدمت انسان کرده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۱۷/۶۴). تسلط انسان بر نظام عالم به معنایی که گذشت حقیقتی است که در آیات دیگری نیز مورد اشاره قرار گرفته است (ن.ک: نحل، آیه ۱۲؛ حج، آیه ۶۵). توجه به ارزشی که خداوند برای انسان قائل شده در او احساس کرامت و شرافتی ایجاد می‌کند که دیگر خود را موجودی صرفاً مادی ندیده و امکانات دنیا را برای خود ارزش تلقی نکند. از این رو قرآن پس از بیان تسلط انسان بر عالم او را به تفکر فرامی‌خواند ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾. (جاثیه، آیه ۱۳).

### د) انسان خلیفه الهی

قرآن انسان را جانشین خدا بر روی زمین معرفی می‌کند، مقامی که حتی ملائکه نیز شایستگی آن

را پیدا نکردند ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره، آیه ۳۰). علامه طباطبائی معتقد است خداوند ادعای ملائکه مبنی بر خونریزی و فساد انسان را نه تنها رد نکرده ﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (بقره، آیه ۳۰) بلکه تصدیق نیز کرده است، ولی مصلحت انتخاب این خلیفه آن بوده است که انسان می‌تواند از خدای سبحان کمالاتی را نمایش دهد و اسراری را تحمّل کند، که در وسع و طاقت ملائکه نیست (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۱۵/۱).

بی‌شک آگاهی از چنین مقامی مایه احساس شرافت در انسان گشته و او را از بسیاری رفتارهای پست باز می‌دارد. بدین سبب قرآن بارها مسئله جانشینی انسان بر روی زمین را عنوان می‌کند (ر.ک: نمل، آیه ۶۲؛ فاطر، آیه ۳۹). به عنوان نمونه در آیه ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ﴾ (انعام، آیه ۱۶۵) به اهمیت مقام انسان و موقعیت او در جهان هستی اشاره می‌کند تا انسان ارزش خود را به عنوان برترین موجود در جهان آفرینش بشناسد و در برابر سنگ و چوب و بت‌های گوناگون دیگر، سجده نکند و اسیر آن‌ها نگردد، بلکه بر آن‌ها امیر باشد و حکومت کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۶۸/۶).

#### ه) انسان حامل امانت الهی

از جمله شرافت‌های اختصاصی که قرآن کریم برای انسان بیان می‌دارد شایستگی او در میان سایر موجودات برای پذیرش امانت الهی است ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾ (احزاب، آیه ۷۲). مراد از امانت، ولایت الهی است و منظور از امتناع آسمان‌ها و زمین، و پذیرفتن انسان این است که برخلاف آن‌ها، در انسان استعداد و صلاحیت تلبّس به ولایت الهی وجود دارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۳۴۹/۱۶).

از مجموع آیاتی که در ذیل عنوان «تنبّه به کرامت انسان» بررسی شد استفاده می‌گردد که انسان تکامل یافته‌ترین موجود عالم است و از نظر جهان بینی اسلام چنان به او ارزش داده شده است که همه موجودات دیگر مستخر او هستند. آگاهی از این امر اثر تربیتی عمیقی دارد، چراکه وقتی انسان فکر کند که خدا این همه عظمت به او داده است، و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک همه در کارند و همگی سرگشته و فرمان بردار و خدمتکار اویند، چنین انسانی

تن به غفلت و پستی نمی‌دهد و خود را اسیر شهوات و برده ثروت و مقام و زر و زور نمی‌سازد، زنجیرها را درهم می‌شکند و به اوج آسمان‌ها پرواز می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۱۰/۱۲۱).

## ۲. تنبّه به ابدی بودن انسان

از جمله علل تفاخر، باور نداشتن به آخرت و حقیرپنداشتن انسان است، حقارتی که از فانی دانستن انسان و محدود ساختن او به یک موجود مادی نشئت می‌گیرد. قرآن در جهت مقابله با این اندیشه که منشأ بسیاری از فسادهای دیگر نیز هست جاودانه بودن انسان را به عنوان یکی از اصول آفرینش مطرح کرده و به دفعات از حیات اخروی انسان سخن گفته است. از همین رو تمام آیاتی که ناظر به جاودانگی بهشت، اهل بهشت، نعمت‌های بهشت و همچنین جاودانگی جهنم، اهل جهنم و عذاب‌های جهنم هستند را می‌توان در راستای این هدف قرآن تحلیل کرد. از جمله تعابیری که قرآن بسیار در مورد بهشتیان به کار برده و دلالت بر جاودانگی ایشان دارد، دو تعبیر «خالدین فیها» (ر.ک: آل عمران، آیه ۱۹۸، ۱۳۶، ۱۵؛ نساء، آیه ۱۲۲، ۵۷، ۲۳؛ مائده، آیه ۱۹۹، ۸۵؛ توبه، آیه ۱۰۰، ۸۹، ۷۲، ۲۲) و «فیها خالدون» (ر.ک: بقره، آیه ۸۲، ۲۵؛ آل عمران، آیه ۱۰۷؛ اعراف، آیه ۴۲؛ یونس، آیه ۲۶؛ هود، آیه ۲۳؛ مؤمنون، آیه ۱۱؛ زخرف، آیه ۷۱) است، و از تعابیری هم که بسیار در مورد برخی از اهل جهنم به کار رفته و جاودانگی ایشان را ثابت می‌کند دو تعبیر «اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون» (ر.ک: بقره، آیه ۸۱، ۳۹؛ آل عمران، آیه ۱۱۶؛ اعراف، آیه ۳۶؛ یونس، آیه ۲۷؛ رعد، آیه ۵؛ مجادله، آیه ۱۷؛ تغابن، آیه ۱۰) و «خالدین فیها» (ر.ک: نحل، آیه ۲۹؛ زمر، آیه ۷۲؛ غافر، آیه ۷۶؛ تغابن، آیه ۱۰؛ توبه، آیه ۶۳؛ حشر، آیه ۱۷؛ بینه، آیه ۶؛ هود، آیه ۱۰۷؛ نساء، آیه ۹۳؛ احزاب، آیه ۶۵؛ جن، آیه ۲۳) می‌باشد.

این مجموعه گسترده از آیات لاجرم مخاطب قرآن را به این اعتقاد راسخ می‌رساند که انسان موجودی است ابدی، که بخش عمده حیات او در زندگی پس از مرگ رقم می‌خورد؛ لذا خود را فانی نپنداشته و در پی عزّت و ارزش ابدی خواهد بود. چنین شخصی بهره‌مندی از نعمت‌های گذرای دنیا را ارزش تلقی نکرده و در نتیجه به آن‌ها مباهات نخواهد ورزید.

### ۳. تَبَّه به ضعف و ناتوانی انسان

به لحاظ آن که از مهم ترین عوامل رفتارهای فخرفروشانه، خوی تکبرورزی در انسان است، قرآن با بیان ضعف انسان در زمینه های مختلف، بت وجود او را شکسته و زمینه تفاخر را از بین برده است. گرچه ممکن است آگاهی به هر یک از این ضعف ها به تنهایی، تأثیر مستقیمی در رفع تفاخر نداشته باشد؛ ولی مجموعه آن ها انسان را متوجه این حقیقت می کند که او فی نفسه موجود ضعیفی است، لذا خودپسندی او را زایل کرده، و در نتیجه زمینه تفاخر را از بین می برند. در ادامه آیات متعددی که در موضوعات مختلف با آگاه کردن انسان به ضعف هایش به طور مستقیم و غیرمستقیم در رفع رذیله تفاخر موثر هستند، بررسی می گردند.

#### الف) ضعف در ماده اولیه

خلقت انسان از ماده ای بی ارزش یکی از حقیقت های آفرینش اوست، ماده ای که قرآن با تعبیری همچون خاک، گل، نطفه و... از آن یاد می کند. این تعبیر گرچه هر کدام به مرحله ای از تغییرات این ماده تا پیش از تبدیل شدن به انسان اشاره دارند؛ ولی همگی در ناتوانی، پستی، و بی ارزش بودن مشترک هستند، ویژگی هایی که انسان با توجه به آن ها غرورش زایل شده و در نتیجه از رفتارهای متکبرانه خودداری می کند. از همین روست که در ماجرای باغدار فخرفروش نیز هنگامی که رفیق مؤمن در صدد جلوگیری از تکبر و تفاخر دوستش بر می آید او را متوجه همین حقیقت می کند ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا﴾ (کهف، آیه ۳۷). علامه طباطبائی در مورد این آیه می گوید: مرد باایمان ادعای رفیق فخرفروش را با جمله ﴿أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا﴾ از این راه باطل کرده که وی را متوجه اصل او که همان خاک است نموده و این که پس از خاک بودن به صورت نطفه و پس از آن به صورت انسانی تمام عیار گشته است، و همه این اطوار به موهبت خدای تعالی بوده، چون اصل او یعنی خاک، هیچ یک از این اطوار را ندارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۳/۳۱۳).

قرآن روزگاری را یادآور انسان می شود که چیز قابل ذکری نبود و ارزشی نداشت: ﴿هَلْ أُنِى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ...﴾

(انسان، آیه ۱-۲). به عقیده غالب مفسران «هل» در آیه شریفه به معنای تقریر است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۲۰/۱۲۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۱۵/۱۱۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۵/۲۶۹؛ ابن عاشور، بی تا: ۲۹/۳۴۵). لذا آیه شریفه در مقام تثبیت این مطلب است که زمانی بر انسان گذشته است که حقیقت قابل ذکری حتی در حد اشیاء عالم (چوب، سنگ، درخت و...) نبوده است. این ضعف و عجز انسان که ناظر به بعد مادی اوست، در آیات دیگری نیز مورد اشاره قرار گرفته است (ر.ک: یس، آیه ۷۷؛ سجده، آیه ۷-۸؛ روم، آیه ۲۰؛ قیامة، آیه ۳۷-۳۸؛ حجر، آیه ۲۶؛ روم، آیه ۵۴؛ صافات، آیه ۱۱؛ عبس، آیه ۱۷-۱۹) که توجه به آن‌ها، تکبر و برتری جویی را در انسان زایل می‌کند.

#### ب) ناتوانی در برابر مصائب

از دیگر حوزه‌های ناتوانی انسان، ناتوانی او در برابر مصائب و مشکلات است. طبیعت انسانی به گونه‌ای است که با روی آوردن مشکلات جزع و فرع می‌کند و مستأصل می‌شود، و برعکس در هنگام نعمت بخیل می‌گردد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا \* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا \* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾ (معارج، آیه ۱۹-۲۱). از عبارت علامه طباطبائی ذیل آیه استفاده می‌شود که مراد از شر در این جا، امری است که مخالف نفع شخصی انسان باشد و اضطراب انسان در برخورد با شر نیز ناشی از حرص غریزی انسان بر منفعت شخصی اش می‌باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۲۰/۱۳). قرآن در آیات متعددی این حقیقت را بیان می‌دارد که نوع انسان‌ها در مواجهه با مشکلات و نارسایی‌ها، بی‌تابی می‌کنند و دچار یأس و ناامیدی می‌گردند و به عنوان مثال می‌فرماید: ﴿إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ﴾ (فصلت، آیه ۴۹)، ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا﴾ (اسراء، آیه ۸۳)، ﴿وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنِّهٗ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ﴾ (هود، آیه ۹)، ﴿إِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْتَضُونَ﴾ (روم، آیه ۳۶). مجموعه آیات فوق نشان می‌دهد که انسان به طبیعت اولیه خود فارغ از آن‌که مؤمن باشد یا کافر در مقابل ناگواری‌های دنیا عاجز و ناتوان است و قرآن کریم با تنبیه انسان به این مطلب، به طور ضمنی خودبزرگ بینی او را از بین می‌برد.

### ج) ناتوانی در برابر مرگ

از مصادیق فراگیر عجز انسان، ناتوانی او در جلوگیری از مرگ است. ناتوانی که نه تنها در گذشته بلکه حتی امروز نیز با پیشرفت دانش پزشکی و وجود وسائل متنوع درمانی، انسان آن را با تمام وجود احساس می‌کند و یادآوری آن، تکبر و غرور او را فرو می‌نهد. از این رو قرآن کریم با بیانات مختلف به این موضوع اشاره کرده است. در جایی می‌گوید اگر راست می‌گوید و می‌توانید روح میت را برگردانید: ﴿تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (واقعه، آیه ۸۷). در جای دیگر در مقام مجادله با کسانی که گمان می‌کردند با تدبیر خود می‌توانستند مانع از مرگ مجاهدان شوند می‌گوید: ﴿فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (آل عمران، آیه ۱۶۸).

قرآن در مقام تعجیز انسان از دفع مرگ می‌فرماید: ﴿أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ﴾ (نساء، آیه ۷۸)، علامه طباطبائی این گفتار را تمثیلی می‌دانند که مرادش عبارت است از این‌که مرگ سرنوشتی است که درک آن از احدی فوت نمی‌شود، هرچند انسان به منظور فرار از آن به محکم‌ترین پناهگاه‌ها، پناهنده شود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۷/۵). قرآن با بیان این‌که مرگ امری ناپسند برای نوع انسان است و غالب انسان‌ها از آن فراری هستند، تحقق آن را امری قطعی برای انسان عنوان می‌کند ﴿قُلْ إِنْ الْمَوْتُ الَّذِي تُفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾ (جمعه، آیه ۸) و در آیه دیگر آن را قضای حتمی الهی برمی‌شمارد ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ (ق، آیه ۱۹). این‌که در آیه شریفه، آمدن سكرات موت مقید به «حق» شده است، برای اشاره به این است که مرگ جزء قضاهاى حتمی است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۸، ص ۳۴۹).

### د) ناتوانی در پیری

در دوران پیری توانایی‌های جسمی انسان به ضعف مبدل شده و قدرت و قوت او تحلیل می‌رود. قرآن در آیاتی دوران زندگی انسان را به تصویر کشیده و فرجام کار او در این دنیا را بیان کرده است و ضعف دوران پیریش را به او متذکر شده تا انسان با تنبّه به این واقعیت

پیش رو، از تکبر در دوران قوت دست بردارد ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً﴾ (روم، آیه ۵۴). قرآن ناتوانی و عجز در این دوره را شامل تمام انسان‌ها دانسته و تصریح می‌کند که بدون استثنا هرکس به دوران پیری برسد به ضعف مبتلا می‌شود «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» (یس، آیه ۶۸). کلمه «نُعَمِّرْهُ» از مصدر «تَعْمِير» است که به معنای طولانی کردن عمر است. کلمه «نُنَكِّسْهُ» از مصدر «تَنَكَّيْس» که به معنای برگرداندن چیزی است به صورتی که بالایش پایین قرار گیرد و نیرویش مبدل به ضعف گردد، و زیادتش رو به نقصان گذارد. انسان در روزگار پیری همین‌طور می‌شود؛ قوتش مبدل به ضعف، و علمش مبدل به جهل، و یاد و هوشش مبدل به فراموشی می‌گردد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۰۸/۱۷).

در آیه ﴿وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا﴾ (نحل، آیه ۷۰)، مراد از «اردل العمر» به قرینه جمله «لکی لایعلم...» سن شیخوخت و پیری است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۰۸/۱۷)، انسان در این دوران به قدری ضعیف و ناتوان می‌شود که همه آنچه در طول زندگی آموخته است را نیز به فراموشی می‌سپارد و توان به خاطر آوردن آن‌ها را ندارد و قوای شعور و ادراک در او انحطاط پیدا می‌کند.

نتیجه آن‌که از مجموع آیات مورد بررسی در بخش «تنبه به ضعف و ناتوانی انسان»، روشن شد که قرآن کریم انسان را مستقیماً و تلویحاً متوجه ضعف‌هایش کرده است. توجه بشر به این دامنه گسترده از ناتوانی‌ها موجب فروکش کردن تکبر و خود بزرگ بینی او شده و زمینه رفتارهای متکبرانانه از جمله تفاخر را در او از بین می‌برد.

#### ۴. هم‌ترازی انسان‌ها در خلقت

قرآن در راستای مبارزه با فرهنگ نژادپرستی به عنوان یکی از مصادیق فخرفروشی، خلقت انسان‌ها را از یک پدر و مادر عنوان کرده و ارزش آن‌ها را یکسان بیان می‌دارد ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ (آیه ۱) بنابراین امتیازات و افتخارات موهومی چون امتیازات نژادی، زبانی، منطقه‌ای، قبیله‌ای و



مانند آن جایی در جامعه اسلامی ندارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۳/ ۲۴۵). در همین باب از پیامبر ﷺ نقل است که فرمودند: «همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شد. از تفاخر به پدران بپرهیزید و گرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه‌ورند پست‌تر خواهید بود» (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴ ق، ج ۶، ص ۹۹). در روایت دیگری سیوطی نقل می‌کند که پیامبر ﷺ در اثناء ایام تشریق در سرزمین «منی» خطاب به مردم فرمودند: ای مردم، بدانید خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴ ق، ج ۶، ص ۹۸).

قرآن بارها به همسانی انسان‌ها در خلقت با تعبیر خلقت از «نفس واحده» اشاره می‌کند (ر.ک: انعام، آیه ۹۸؛ اعراف، آیه ۱۸۹؛ زمر، آیه ۶). همچنان‌که در مقابله با نژادپرستی یهود و نصاری نیز، ایشان را متذکر به همانند بودنشان با سایر انسان‌ها و عدم امتیاز بر دیگران می‌کند ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ﴾ (مائده، آیه ۱۸). تعبیر «بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ» برهانی است که می‌خواهد از راه معارضه، ادعای یهود و نصارا را باطل کند و حاصل این برهان این است که اگر به حقیقت شما نظر کنیم همین کافی است که دعوی شما - مبنی بر این‌که پسران خدا و دوستان اوئید - را باطل کند، برای این‌که حقیقت ذات شما این است که شما بشری هستید از میان انسان‌ها و سایر موجوداتی که خدای تعالی آفریده، و شما هیچ امتیازی بر سایر مخلوقات خدا ندارید (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۵، ص ۲۴۸).

قرآن به منظور حل ریشه‌ای تفاخرهای نژادی، فلسفه تفاوت انسان‌ها در خلقتشان را تبیین می‌کند تا افراد تفاوت‌های ظاهری را اصیل‌نشمرده و آن‌ها را ملاک برتری تصور نکنند ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ (حجرات، آیه ۱۳). مردم از این جهت که انسان هستند همه با هم برابرند، و هیچ اختلاف و فضیلتی در بین آنان نیست، و کسی بر دیگری برتری ندارد، و اختلافی که در خلقت آنان دیده می‌شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله هستند تنها بدین منظور است که یکدیگر را بشناسند، تا

اجتماعی که در بینشان منعقد شده نظام پذیرد. چون اگر شناسایی نباشد، نه پای تعاون در کار می آید و نه ائتلاف، پس غرض از اختلافی که در بشر قرار داده شده این است، نه این که به یکدیگر تفاخر کنند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۸/۳۲۷).

بنابراین تفاوت انسان ها در خلقتشان ارزش ذاتی نداشته و نشانه برتری عده ای بر عده دیگر نمی باشد، لذا آگاهی به این حقیقت زمینه برتری جویی را در انسان زدوده و مانع بروز رفتارهای تفاخرآمیز و نژادپرستانه می شود.

### اصلاح نگرش نسبت به خلقت

رفتارها و عملکردهای انسان براساس نگرشی که از این عالم و اجزای آن دارد شکل می گیرد، از این رو ریشه هر رفتار درست یا اشتباه را باید در نوع نگرش انسان به هستی جست و جو کرد، کما این که هرگونه اصلاح و تغییر رفتاری نیز اگر قرار است ریشه ای و عمیق باشد می بایست با تغییر در جهان بینی صورت بگیرد. با عنایت به این حقیقت، قرآن نیز که برای اصلاح رفتارهای انسان به اصلاح جهان بینی او پرداخته است. در ادامه مؤلفه هایی از جهان بینی قرآنی که در رفع رفتارهای فخرفروشانه مؤثر هستند مورد بررسی قرار می گیرند.

#### ۱. ارزش های راستین هستی

احساس ارزشمندی از نیازها فطری انسان است، به همین جهت انسان ها با تمام وجود برای کسب ارزش ها تلاش می کنند. آن چه در این میان مهم است معیار شناخت ارزش است. گاه ارزش های کاذب جایگزین ارزش های راستین می شوند و در نتیجه برخورداری از امور بی ارزش، احساس کاذب ارزشمندی را در افراد ایجاد می کند. قرآن با بیان ارزش های حقیقی، معاصران نزول را از دل بستگی به بهره های دنیا (نسب، قبیله، رنگ، نژاد، مال، مقام، ثروت و...) و ارزش تلقی کردن آن ها رها کنید و بدین واسطه زمینه رفتارهای تفاخرآمیز را از بین برد. براین اساس خلقت همه انسان ها را از پدر و مادری واحد معرفی کرد و ارزش حقیقی را تقوا و نه شرافت قبیله ای بیان داشت ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات، آیه ۱۳). نقل است که پیامبر ﷺ ضمن قرائت این آیه فرمودند «ای مردم!

خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و با تقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق، همه مردم فرزند آدمند، و خداوند آدم را از خاک آفریده است» (قرطبی، ۱۳۶۴ ش، ج ۱۶، ص ۳۴۱).

از آنجاکه از مهم‌ترین نعمت‌های دنیا، مال و فرزند است و بسیاری گمان می‌کنند که این نعمت‌ها ارزش ذاتی دارند و هر چه بیشتر برخوردار بودن از آن‌ها، نشانه محبوب‌تر بودن نزد خداوند است، قرآن با این نگرش باطل مبارزه کرده و ارزش‌های حقیقی را ایمان و عمل صالح بیان می‌دارد ﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ (سبأ، آیه ۳۷). بنابراین تمام معیارها به این دو امر باز می‌گردد که همه انسان‌ها قدرت بر تحصیل آن دارند، و امکانات و محرومیت‌های مادی در آن مؤثر نیست. حتی علم، دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر توأم با این دو معیار نباشد به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی‌افزاید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۸، ص ۱۰۸ - ۱۰۹). در همین راستا قرآن اموال و فرزندان را نه مایه ارزشمندی بلکه وسیله آزمایش معرفی می‌کند ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ (تغابن، آیه ۱۵).

ایمان و عمل صالح به قدری در جهان بینی قرآن حائز اهمیت هستند که بهره‌مندان از آن‌ها بهترین مخلوقات معرفی شده‌اند ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ (بینه، آیه ۷). از همین رو در مقابل فخرفروشی قارون نیز، خطاب به نادانانی که حسرت امکانات او را می‌خوردند، راه وصول به ارزشمندترین بهره‌مندی که پاداش الهی است، ایمان و عمل صالح عنوان شده است ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾. (قصص، آیه ۸۰).

در نتیجه وزن و ارزش اعمال انسان به داشتن روح ایمان است، و از نظر دین عمل بی‌ایمان لاشه‌ای بی‌روح است و در بازار حقیقت هیچ وزن و ارزشی ندارد، پس مؤمنان نباید صرف ظاهر اعمال را معتبر شمرده و آن را ملاک فضیلت و قرب الهی بدانند (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۹، ص ۲۰۵).

## ۲. حقیقت زندگی دنیا

قرآن کریم زندگی دنیا را «لهو» و «لعب» توصیف کرده می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾ (محمد، آیه ۳۶)، ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾ (انعام، آیه ۳۲). «لهو»، به معنای هر چیز و کار بیهوده‌ای است که انسان را از کار مفیدش باز بدارد و به خود مشغول سازد. زندگی مادی دنیا از این رو یکی از مصادیق لهو شمرده شده است که آدمی را با زرق و برق خود و آرایش فانی و فریبنده‌اش از زندگی اخروی باز می‌دارد و به خود مشغول می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۴۹/۱۶). این در حالی است که از منظر قرآن، تنها زندگی اخروی حیات حقیقی است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۵۰/۱۶) و این موضوع در آیه ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهيَ الْحَيَوَانُ﴾ (عنکبوت، آیه ۶۴) با ادات تأکیدی چون حرف «إِنَّ» و «لام»، ضمیر فصل «هی» و آوردن جمله اسمیه مورد اشاره قرار گرفته است.

«لعب» نیز به کارهایی گفته می‌شود که مانند بازی کودکان دارای یک نوع نظم خیالی برای وصول به یک هدف خیالی هستند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۴۹/۱۶). تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی به جهت غیراصیل بودن روابط و مناسبات در دنیا است، همچنان‌که در بازی، نه آن‌ها که پیروز می‌شوند حقیقتاً پیروز هستند و نه آن‌ها که شکست می‌خورند حقیقتاً بازنده شده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۲۰۷/۵). ویژگی زوال‌پذیری برای دنیا که وجه شبه آن با سرگرمی است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۴۹/۱۶)، با اطلاق «عاجله» بر زندگی دنیا نیز مورد اشاره قرار گرفته است (ر.ک: اسراء، آیه ۱۸؛ قیامت، آیه ۲۰؛ انسان، آیه ۲۷). «عاجله» به معنای زودگذر است و وصف زندگی دنیا و نعمت‌های آن می‌باشد (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۶۲۷). همچنین قرآن در آیه ﴿وَاصْرَبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ﴾ (کهف، آیه ۴۵) در قالب تشبیه که از موثرترین روش‌های تأثیرگذاری است، به سریع‌الزوال بودن و ناپایداری زندگی دنیا اشاره می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۳۱۸/۱۳).

نتیجه آن‌که قرآن کریم با انتقال این نگرش که حیات حقیقی انسان، حیات اخروی است و امکانات و مناسبات این دنیا همچون بازی زوال‌پذیر و غیراصیل هستند، دلبستگی

انسان به بهره‌مندی‌های دنیا و نگاه ارزشی بدان‌ها را زایل کرده و از این رهگذر زمینه فخرفروشی نعمت‌های دنیا را از بین برده است.

### ۳. ارزش نبودن امکانات

از جمله پندارهای اشتباه در طی تاریخ ارزش‌پنداشتن امکانات بوده است. انسان‌ها غالباً تصور می‌کردند که امکانات ارزش ذاتی دارند و هرکس از امکانات بیشتری بهره‌مند است، با فضیلت‌تر بوده و حتی در نزد خدای متعال محبوب‌تر است. قرآن در اصلاح این نگرش اشتباه می‌فرماید: ﴿لَا يُغْنِيكَ تَقَلُّبُ الدِّينِ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ \* مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَيَسَّسُ الْإِهَادِ﴾ (آل عمران، آیه ۱۹۶ - ۱۹۷). آیه شریفه به پیامبر ﷺ و به تبع امت ایشان متذکرمی‌شود که رفت و آمد پیروزمندانه کافران در شهرهای مختلف هرگز شما را نفریبد این پیروزی‌ها و درآمدهای مادی بی‌قید و شرط، پیروزی‌های زودگذر و اندک‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۲۶/۳).

قرآن منطق پوشالی و عوام‌فریبانه متنعمان را که برخورداری از نعمت را مایه فضیلت می‌دانستند و به موجب آن خود را در آخرت نیز دارای مقام خاص می‌پنداشتند، ابطال کرده و می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّينَ \* قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ (سبأ، آیه ۳۴ - ۳۵). براساس آیه شریفه، خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می‌دهد، و برای هر کس بخواهد سخت می‌گیرد و این‌ها همه طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم است و ربطی به قدر و مقام در نگاه الهی ندارد. بنابراین هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت، و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۱۰۸/۱۸). در همین راستا قرآن تفاخرپیشگانی که مال و فرزندانشان را نشانه محبوبیت نزد خدا می‌دانستند شماتت کرده و ایشان را انسان‌هایی بی‌شعور برمی‌شمارد که فلسفه نعمت‌ها را درک نمی‌کنند ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ \* نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (مؤمنون، آیه ۵۵ - ۵۶).

در جهان بینی قرآن بهره‌های دنیا نه تنها مایه شرافت نیستند، بلکه چنان بی‌ارزشند که خداوند می‌فرماید اگر ترس گمراه‌شدن جملگی مردم نبود کافران را از بهترین امکانات

بهره‌مند می‌گردیم ﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ \* وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ \* وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (زخرف، آیه ۳۳ - ۳۵). همچنان‌که از پیامبر ﷺ نقل است که اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد خدا وزن داشت، خداوند به کافر حتی یک شربت آب نمی‌نوشانید (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۳/۶۲۱).

#### ۴. ابزار بودن امکانات

قرآن همراه با ردّ ارزش ذاتی امکانات به بیان کارکرد آن‌ها پرداخته و نعمت‌های دنیا را به عنوان ابزاری برای آبادساختن زندگی اخروی برشمرده است. این نوع نگرش به امکانات سبب می‌شود که مخاطبان قرآن فلسفه بهره‌مندی‌های دنیا را درک کرده و از فرصت‌های دنیوی به عنوان ابزاری برای کسب رضای الهی استفاده کنند. چنین افرادی یقیناً امکانات دنیا را غایت ندانسته و به آن‌ها مباهات نمی‌کنند. از این رو هنگامی که قوم قارون در مقابل فخرفروشی او درصدد متنّبّه کردنش برآمدند، او را توصیه به بهره‌گرفتن از نعمت‌های دنیا برای وصول به نعمت‌های آخرت کردند ﴿إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ \* وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾ (قصص، آیه ۷۶ - ۷۷).

بنابراین ثروت برخلاف پندار برخی کج‌اندیشان امر بدی نیست، مهم آن است که در چه مسیری به کار گرفته شود. اگر به وسیله آن «ابتغاء دار آخرت» شود، چه چیزی از آن بهتر است؟ و اگر وسیله‌ای برای غرور و غفلت، و ظلم و تجاوز و هوسرانی گردد، چه چیز از آن بدتر است؟ این همان منطقی است که در جمله معروف امیرمؤمنان علیه السلام درباره دنیا به روشنی بدان اشاره شده است: «من أبصر بها بصرته، و من أبصر اليها أعمته؛ کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد چشمش را بینا می‌کند، و کسی که به آن به عنوان یک هدف نگاه کند نابینایش خواهد کرد (رضی، ۱۴۱۴ق: خطبه ۸۲/۱۰۶).

#### ۵. فتنه بودن امکانات

در جهان بینی قرآن امکانات دنیا وسیله آزمایش انسان بوده و فی‌نفسه فاقد ارزش و شرافت

می‌باشند. از این رو قرآن به پیامبر ﷺ و مؤمنان متذکرمی‌شود که از چشم‌اندوزی به بهره‌های مادی متنعمان پرهیزند ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِيَتَفَتَّحُوا فِيهِ﴾ (طه، آیه ۱۳۱). نگاه طولانی به هر چیز کنایه است از شدت علاقه و محبت به آن، و مقصود از «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» زینت و بهجت آن است. لذا معنای آیه شریفه این است که چشم خود را به زینت حیات دنیا و بهجت آن که ما اصنافی از مردم و یا عده معدودی از ایشان را به آن اختصاص داده‌ایم تا امتحان‌شان کنیم و ببینیم در آنچه روزی‌شان کرده‌ایم چه می‌کنند مدوز (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۲۳۸/۱۴).

از آنجاکه انسان‌ها نوعاً به هنگام کسب امکانات، آن را نتیجه دانش و کاردانی خود می‌دانند و بدان تفاخر می‌کنند، قرآن این تفکر باطل را مردود اعلام کرده و نعمت‌ها را وسیله آزمایش معرفی می‌کند ﴿فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْتَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر، آیه ۴۹). نمونه این سخن همان است که قرآن در آیه ۷۸ سوره قصص از زبان قارون نقل می‌کند که هنگام تفاخر به دارایی‌هایش، خطاب به دانشمندان بنی‌اسرائیل که به او گفتند: از این نعمت‌های خداداد در راه رضای خدا استفاده کن، درباره امکاناتش گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي». بر این اساس قرآن به منظور اصلاح نگرشی که برخوردار از امکانات را مایه شرافت دانسته و آن را نتیجه استحقاق شخصی می‌پندارد، به صراحت دو نعمت اموال و فرزندان را که بسیار مورد برتری جویی قرار می‌گیرند، مایه آزمایش معرفی می‌کند ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ (انفال، آیه ۲۸) و حتی در مرتبه‌ای بالاتر هر آنچه که بر روی زمین است را ابزار آزمایش انسان اعلام می‌کند ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَهْلُهُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ (کهف، آیه ۷).

در نتیجه پذیرش و باور این‌که بهره‌مندی‌های دنیا به منظور آزمایش انسان هستند موجب می‌شود که فرد دیگر برای امکانات ارزش ذاتی قائل نشده و آن‌ها را مایه برتری نداند و لذا زمینه فخر فروشی در او زائل گردد.

## نتیجه‌گیری

۱. راهکارهایی که از قرآن کریم برای درمان تفاخر در حوزه بینش‌ها و نگرش‌ها استفاده می‌شود در سه محور؛ اصلاح نگرش نسبت به خدا، اصلاح نگرش نسبت به انسان و اصلاح نگرش نسبت به خلقت قابل دسته‌بندی هستند.

۲. در زمینه اصلاح نگرش نسبت به خدا، قرآن خداوند را قادر مطلق، مالک مطلق و عزیز مطلق معرفی می‌کند. به موجب این نوع نگرش، انسان خدای متعال را منشأ هر نوع قدرت، دارایی و عزتی دانسته و در نتیجه به قدرت و مکتت خود مباهات نکرده و عزت را نه در امکانات مادی بلکه در تقرب به پروردگار می‌جوید.

۳. به منظور اصلاح نگرش انسان به خودش، قرآن علاوه بر آن‌که آدمی را موجودی ابدی معرفی می‌کند، از یک طرف او را متوجه کرامت‌های نفسانیش همچون برتری بر سایر موجودات، خلیفه الهی بودن، هدف خلقت عالم بودن، سیطره داشتن بر عالم و... می‌کند تا انسان خود را موجودی مادی نپنداشته و به جای نعمت‌های دنیوی به دنبال ارزش‌های ابدی باشد. از طرف دیگر ضعف‌ها و ناتوانی‌هایش همچون ناتوانی در برابر مصائب، در برابر مرگ، در دوران پیری و... را به او یادآوری می‌کند تا دست از تکبر و خودبزرگ بینی برداشته و در نتیجه زمینه تفاخر در او زایل گردد و همچنین انسان‌ها را از جهت خلقت در یک مرتبه معرفی می‌کند.

۴. قرآن در راستای اصلاح نگرش نسبت به خلقت، ایمان و عمل صالح را به عنوان ارزش‌های حقیقی عالم هستی عنوان کرده و حقیقت زندگی دنیا در مقابل حیات اخروی را تنها یک بازی می‌داند که مناصب، موقعیت‌ها و امکاناتش زوال‌پذیر هستند. علاوه بر این، قرآن نگرش انسان نسبت به امکانات را نیز تغییر داده و با بیان این‌که بهره‌مندی‌های دنیا تنها مایه امتحان الهی هستند که می‌توانند وسیله آبادی حیات اخروی قرار بگیرند، پنداره ارزش ذاتی داشتن امکانات را زدوده و از این طریق انگیزه تفاخر به آن‌ها را از بین برده است.



## منابع

۱. آرام، محمدرضا، (۱۳۸۳ش)، «تفاخر در قرآن کریم»، پژوهشنامه حقوق اسلامی، شماره ۱۵، ص ۱۴۰-۱۴۸.
۲. آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵ق)، روح المعانی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۴۱۰ق)، غرر الحکم، قم: دارالکتب الإسلامی.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر، (بی تا)، التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دارصادر.
۶. انوری، حسن، (۱۳۸۱ش)، فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ق)، أنوار التنزیل، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۷۶ق)، الصحاح، بیروت: دارالعلم للملایین.
۹. حسینی زاده، سید عبدالرسول، (۱۳۸۲ش)، «تفاخر: خودستایی و فخرفروشی بر یکدیگر»، دائره المعارف قرآن کریم، ج ۷، قم: بوستان کتاب.
۱۰. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۲ش)، لغت نامه دهخدا. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۷۴ش)، مفردات الفاظ قرآن، تهران: مرتضوی.
۱۲. رضی، محمد بن حسین، (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، قم: هجرت.
۱۳. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور، قم: کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۱۴. طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق) المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان، تهران: ناصر خسرو.
۱۶. طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۳۶۰ش)، اخلاق ناصری، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۱۷. علی، رضوان شهمی، (۱۳۸۳ش)، «تفاخر، بیرق پر زرق و برق جاهلیت»، مجله مبلغان، شماره ۵۸، ص ۵۳-۶۴.
۱۸. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۹. فیض کاشانی، مولی محسن، (بی تا)، المحججه البيضاء، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۰. فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر، قم: مؤسسه دارالهجرة.

۲۱. قربانخانی، امید، طیب حسینی، سید محمود، (۱۳۹۸ش)، «عوامل بینشی و گرایش تفاسیر در تربیت قرآنی»، *آموزه‌های تربیتی در قرآن و حدیث*، دوره ۵، شماره ۲، ص ۷۵-۹۲.
۲۲. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۴ش)، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران: ناصر خسرو.
۲۳. کوهی، علی رضا، (پاییز ۱۳۹۱ش)، «نسخه قرآن حکیم برای درمان تفاسیر»، *اخلاق*، شماره ۷، ص ۵۵-۸۰.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲۵. مصطفوی، حسن، (۱۴۳۰ق)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲۷. نراقی، مهدی، (۱۳۸۱ش)، *جامع السعادات*. ترجمه: جلال الدین مجتبی، تهران: انتشارات حکمت.